

## The Evolution of the Fundamentals of Political Legitimacy in Post-Soviet Central Asia

Abolfazl Jafari <sup>1\*</sup>  
Elahe Kolaei <sup>2</sup>

Received on: 2019/10/15  
Accepted on: 2020/05/01

### Abstract

The fundamentals of legitimacy are the values that a government or leader must have, in the eyes of the people at home or in the international system abroad, or must implement in society; Because the transition process that will lead to the replacement of a leader, if it lacks legitimacy, calls into question the survival of such leader and will overthrow him.

Rational justification for accepting the authority of the Leader, which is directly related to the extent of government power and citizens' freedom, and is referred to as legitimacy, is one of the most important concerns facing rulers or governments. For this reason, survival has always been a constant concern for Central Asian leaders, and this has directly depended on their legitimacy. Given Weber's framework of all kinds of legitimacy, the predominant legitimacy of Central Asian leaders in their countries' political systems has always depended on charismatic and traditional legitimacy, but as they entered the international system as new political units, they faced modernity fundamentals of legitimacy, which challenged their present legitimacy. In this regard, in this descriptive analytical article, we seek to provide a perspective on the status of legitimacy and its predominant aspect in the political structure of Central Asia so as to be used as a model to analyze the future political transitions of Central Asia.

**Keywords:** Legitimacy, Central Asia, Post-Soviet Era, Political Transition.

---

1\*. Master of Political Science, University of Tehran.  
(Corresponding Author: abolfazl.jafari@ut.ac.ir)

2. Professor, Department of Political Science, University of Tehran.  
(Email: ekolae@ut.ac.ir)

# تحول مبانی مشروعیت سیاسی در آسیای مرکزی پسا شوروی

ابوالفضل جعفری<sup>\*۱</sup>

الهه کولائی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۲

## چکیده

بنیان‌های مشروعیت، ارزش‌هایی هستند که یک حکومت یا رهبر در نگاه مردم در سطح داخل یا نظام بین‌الملل در سطح خارج باید آن‌ها را داشته یا در جامعه پیاده‌سازی کند؛ چراکه گذاری که سبب جانشینی رهبر جدید شود اگر مشروعیت نداشته باشد بقای آن رهبر را زیر سؤال برده و او را ساقط می‌کند. توجیه عقلی جهت پذیرش سلطه حاکمیت رهبر که ارتباط مستقیم با میزان قدرت دولت و حدود آزادی شهروندان دارد و از آن با لفظ مشروعیت یاد می‌شود از مهم‌ترین دغدغه‌های پیش روی حاکمان و یا حکومت‌ها به شمار می‌رود. به همین خاطر، حفظ بقاء همواره یک موضوع همیشگی و دغدغه‌مند برای رهبران آسیای مرکزی بوده است که این امر به صورت مستقیم درگرو مشروعیت آن‌ها بوده است. با توجه به چهارچوب‌بندی و بر از انواع مشروعیت‌ها، وجه غالب مشروعیت رهبران آسیای مرکزی در نظام‌های سیاسی کشورهای خود همواره در سایه مشروعیت کاریزماتیک و سنتی بوده است ولی با ورود آن‌ها به نظام بین‌الملل به‌عنوان واحدهای جدید سیاسی، آن‌ها با مبانی مدرنیته مشروعیت مواجه شدند که مشروعیت فعلی آن‌ها را زیر سؤال می‌برد. در این راستا، در این مقاله که به شیوه توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده است به دنبال ارائه دورنمایی از جایگاه مشروعیت و وجه غالب آن در ساختار سیاسی آسیای مرکزی هستیم تا با بررسی آن طرح‌واره‌ای از مبانی تحول‌یافته مشروعیت در دوران سیاسی معاصر آسیای مرکزی به دست آمده تا از آن به‌عنوان الگو و ابزاری برای تحلیل روند گذارهای سیاسی آتی آسیای مرکزی مورد استفاده قرار گیرد.

**واژگان کلیدی:** مشروعیت، آسیای مرکزی، دوران پسا شوروی، گذار سیاسی، منابع هیدروکربنی.

۱. کارشناس ارشد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول: [abolfazl.jafari@ut.ac.ir](mailto:abolfazl.jafari@ut.ac.ir)) (صفحه ۵۶-۳۱)

۲. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران ([ekolae@ut.ac.ir](mailto:ekolae@ut.ac.ir))

## مقدمه

هارتلند یا همان محور اوراسیا به دلیل ظرفیت‌هایی که دارد سبب تمایل قدرت‌های بزرگ برای رقابت در آن شده است و به همین دلیل از آن به‌عنوان یک حوزه ژئواستراتژیک یاد می‌کنند و منطقه ژئوپلیتیک آسیای مرکزی در دل این حوزه ژئواستراتژیک تعریف می‌شود. در نقشه سیاسی کنونی جهان، منطقه آسیای مرکزی به‌عنوان یک نقطه اتصال دو قاره آسیا و اروپا شناخته‌شده و در معادلات نظام بین‌الملل به‌عنوان یک محور غیرقابل حذف تعریف می‌گردد. آسیای مرکزی که حاشیه جنوبی، اسلامی و آسیایی روسیه محسوب می‌شود، از شمال با روسیه و دریای خزر، از جنوب با ایران و افغانستان و از مشرق به چین مشرف است و با توجه به مجموعه پیوندهای تاریخی، زبانی، دینی با ایران، می‌تواند ظرفیت‌های بالقوه و بالفعلی در سیاست و اقتصاد برای آن همراه داشته باشد که این بهره‌برداری در گرو شناخت صحیح سیاست، فرهنگ سیاسی و به‌عبارتی شناخت ساختار سیاسی حاکم این منطقه است.



شکل ۱. نقشه سیاسی آسیای مرکزی بعد از تقسیم‌بندی بلشویک‌ها

نکته حائز اهمیت درباره ماهیت ساختار حکومتی این منطقه این است که مفهوم امروزی از دولت با دیوان‌سالاری، تشکیلات و دستگاه‌های دولتی بعد از آنکه شوروی سلطه خود را بر آسیای مرکزی تحمیل کرد پا به عرصه نظام سیاسی این منطقه گذاشت، در واقع تا قبل از پیروزی نهایی بلشویک‌ها در ژوئن ۱۹۲۳، طوایف تنها سازمان اجتماعی شناخته شده این منطقه بودند. در دوران روسیه تزاری، حکومت مرکزی با وجود این سازمان اجتماعی مشکلی نداشت و به مقابله و القای نظم جدید سیاسی خود اقدام نکرد و تنها از طریق نظام خانان‌تاتی که به وجود آورده بود به دنبال اداره ترکستان<sup>۱</sup> و مستعمره خود بود. در دوره تسلط بلشویک‌ها نگرش‌ها تغییر کرد و اولین اقدام شوروی مقابله با این سازمان‌های اجتماعی غیررسمی بود چراکه ماهیت سیاسی و هویتی این سازمان‌ها را مانعی بر سر راه رسیدن به هدف غایی ایدئولوژی کمونیسم می‌دانستند و به دنبال این بودند تا این سازمان‌ها را به سازمان‌های اجتماعی جدید با هویت‌های ملی - قومی قرقیز، قزاق، ترکمن، ازبک و تاجیک تبدیل کنند که به دنبال آن سیاست شوروی‌سازی و ملت‌سازی از سوی حکومت مرکزی مطرح شد و به موفقیت‌هایی نیز رسیدند. این درحالی است که به واسطه دو دلیل اصلی، سیاست کادری دوران برژنف و نبود یک جامعه مدنی و به دور بودن مفاهیم این منطقه از چارچوب‌های مردم‌سالاری، آن نتیجه‌ای که مدنظر دولت مرکزی بود حاصل نشد و تنها جامعه سنتی طایفه‌محور آسیای مرکزی به جامعه مدرن طایفه‌محور آسیای مرکزی تبدیل شد. در واقع در غیاب یک جامعه مدنی با تعاریف مرسوم غربی آن در آسیای مرکزی که آن‌هم به دلیل ضعف دولت‌های این منطقه بود، طوایف و منش‌های طایفه‌ای بودند که قرن‌ها سایه خود را بر جامعه و ساختار اجتماعی سیاسی آسیای مرکزی مستولی ساخته‌اند و توانستند در دوران حاکمیتی شوروی به بالاترین سطح قدرت خود در منطقه برسند و با در اختیار گرفتن شرایط در دستان خود، یک نظامی بر مبنای ساخت اجتماعی قدرت طایفه‌محور و طایفه‌گرایی در آسیای مرکزی ایجاد کنند.

در آسیای مرکزی هر چند بعد از فروپاشی شاهد ایجاد ساختارهای قانونی در تمامی جنبه‌های

---

۱. در قرن نوزدهم میلادی مرزهای آسیای مرکزی امروزی را یک واحد سیاسی و با نام ترکستان می‌شناختند که توسط چندین خانان، قبایل و شورا‌های قبایلی به تصرف درآمده بود. با ورود روسیه تزاری ترکستان به فرمانداری ترکستان روسیه تبدیل شد و در دوران شوروی و در حدها فصل دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ فرمانداری ترکستان به پنج جمهوری آسیای مرکزی تقسیم شد.

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستیم. ولی این هنجارهای مبتنی بر طایفه و طایفه‌گرایی - قوانین نانوشته این منطقه - است که قواعد بازی را شکل می‌دهند (Helmke and Levitsky, 2004: 725). طوایف در آسیای مرکزی از طرفی ریشه‌های واقعی قدرت‌اند و از طرف دیگر تهدیدگر واقعی سیاست‌ها در این جمهوری‌ها هستند. جول میدگال در مقاله دولت در جامعه می‌گوید، طوایف سازمان‌های اجتماعی سنتی هستند که همواره به جهت کسب قدرت برای داشتن نقش حاکمیتی مبارزه می‌کنند و از عوامل اصلی و مؤثر در ثبات یا نزاع جامعه تصور می‌شوند (Migdal, 2001).

رهبران اقتدارگرای آسیای مرکزی از زمان فروپاشی همواره به دنبال حضور مستمر در قدرت بودند و پیوسته با تغییر در قانون اساسی در راستای رفع موانع قانونی و طولانی کردن مدت ریاست جمهوری، سمت ریاست جمهوری را برای خود حفظ می‌کردند که در این میان قرقیزستان کمی در برخی جهات با چهار جمهوری دیگر تفاوت دارد. دبیران اول حزب کمونیست در هر یک از این جمهوری‌ها در زمان شوروی توانستند با پشتیبانی طوایف خود و در قامت پیمان‌های طایفه‌ای با سایر طوایف رقیب یا مخالف بر سر قدرت باقی بمانند و رئیس‌جمهور کشورهای تازه مستقل شده خود در دوران پساشوروی شوند. در این میان تنها تاجیکستان و به‌واسطه آشفتگی‌های سیاسی سبب سقوط اولین رئیس‌جمهور این کشور، قهار محکوم‌اف شد و پس از طی یک جنگ داخلی که آن‌هم به دلیل عدم مدیریت صحیح پیمان طایفه‌ای در تاجیکستان بود، در سال ۱۹۹۳ امامعلی رحمان‌اف به‌عنوان رئیس‌جمهور معرفی و منصوب شد.

گذار سیاسی و بحث جانشینی از یک‌سو و مشروعیت و بقا از سوی دیگر دو دسته مقوله مرتبط به هم هستند. گذاری که سبب جانشینی رهبر جدید شود اگر مشروعیت نداشته باشد بقای آن رهبر را زیر سؤال برده و او را ساقط می‌کند. مشروعیت ارزشی هست که یک حکومت یا رهبر در نگاه مردم در سطح داخل یا نظام بین‌الملل در سطح خارج باید آن‌ها را داشته یا در جامعه پیاده‌سازی کند. توجیه عقلی جهت پذیرش سلطه حاکمیت رهبر که ارتباط مستقیم با میزان قدرت دولت و حدود آزادی شهروندان دارد و از آن با لفظ مشروعیت یاد می‌شود، از مهم‌ترین دغدغه‌های پیش روی حاکمان و یا حکومت‌ها به شمار می‌رود. به همین خاطر، حفظ بقاء همواره یک موضوع همیشگی و دغدغه‌مند برای رهبران آسیای مرکزی بوده است که این امر به‌صورت مستقیم درگرو مشروعیت آن‌ها تعریف می‌شود.

با توجه به چهارچوب بندی وبر از انواع مشروعیت‌ها، تأکید مقاله بر آن است که از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مشروعیت قانونی رهبران آسیای مرکزی در نظام‌های سیاسی کشورهای خود همواره در سایه مشروعیت کاریزماتیک و سنتی تعریف شده و مؤلفه طایفه‌گرایی به‌عنوان اصلی‌ترین عنصر تأثیرگذار بر ساختار حکومت و مبانی مشروعیت رهبران این منطقه حاکم بوده است. با ورود این واحدها به نظام بین‌الملل به‌عنوان واحدهای جدید و مستقل سیاسی، آن‌ها با مبانی مدرنیته مشروعیت مواجه شدند که این امر مشروعیت سنتی آن‌ها را دستخوش چالش‌هایی کرد و خلع‌های ایجاد شد که در این فرایند عامل طایفه‌گرایی با درصدهای نهادینگی و تأثیرگذاری متفاوت به‌عنوان بازیگر سنتی منطقه شروع به نقش‌افزینی به‌عنوان یک بازیگر تعیین‌کننده کرد. هرچند مؤلفه‌ها و متغیرهای دیگری از جمله منابع سیاست و روابط خارجی، قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای و همچنین منابع هیدروکربنی و به عبارتی منابع و ثروت ملی هم تأثیر به‌سزایی ولی نه به‌اندازه مفهوم طایفه‌گرایی در امر مدیریت گذار سیاسی و مشروعیت رهبران دارند: که به مثال‌ها و داده‌هایی از آن‌ها نیز اشاره خواهد شد.. ولی به‌دلیل گستردگی مطالب در این نگارش صرفاً درباره تأثیر و اهمیت مؤلفه طایفه‌گرایی بحث می‌شود. درنهایت هم دورنمایی از جایگاه مشروعیت و وجه غالب آن در ساختار سیاسی آسیای مرکزی ارائه خواهد شد تا علاوه بر ارائه طرح‌واره‌ای از مبانی تحول‌یافته مشروعیت در دوران سیاسی معاصر آسیای مرکزی از آن به‌عنوان الگو و ابزاری برای تحلیل روند گذارهای سیاسی آتی این منطقه به‌عنوان یکی از مناطق مهم در جهان اسلام مورد استفاده قرار گیرد.

## الف - چهارچوب مفهومی

در راستای مشروعیت و قانونی خواندن قدرت دو نکته قابل‌تأمل است، اول آنکه قدرت توسط یک حاکم قانونی اتخاذ و استفاده شود و دوم رضایت عمومی از سوی شهروندان مشاهده گردد (Beetham, 2013: 3). مشروعیت یک ارزش است که به‌واسطه آن شخصی یا نهادی از سوی عموم، قانونی، موجه و قابل‌قبول تشخیص داده می‌شود. مشروعیت عاملی است که پذیرش قدرت یک حکومت یا حاکم را به‌واسطه رضایت و نه از روی اجبار میسر می‌کند؛ چراکه بدون مشروعیت، حکومت برای ایجاد نظم و متقاعد کردن شهروندان برای اطاعت کردن از فرمان‌هایش، ناگزیر به

استفاده مستمر از جبر است (O'neil, 2010: 35). به نقل از لاری دایموند<sup>۱</sup>، مشروعیت سیاسی یک عنوان اخلاقی برای حکومت کردن است (Diamond, 2008). برای آنکه قدرتی مشروع تصور گردد، سه عامل موردنیاز است: اول تطابق آن قدرت با قانون اساسی، دوم توجیه‌پذیری آن قانون اساسی با ارجاعاتش به باورهای مشترک در جامعه و سوم، مقبولیت عمومی یا مهم‌تر از آن‌ها رضایت عموم از هرم قدرت (Brusis, Ahrens and Wessel, 2016: 7).

جهت ورود به بحث مشروعیت سیاسی، ناگزیر نگاهی اجمالی بر مفاهیم وبر خواهیم داشت. در دیدگاه ماکس وبر، ماهیت وجودی دولت یک رابطه تفوقی و تسلطی گروهی از انسان‌ها بر انسان‌های دیگر است که به‌واسطه زور و جبر مشروع پشتیبانی می‌گردد. بر این اساس او معتقد است که اگر دولتی بخواهد پابرجا باشد، ناگزیر سلطه شوندگان آن باید از اقتدار طرح شده او اطاعت کنند (Weber, 1958: 78). محور مرکزی جامعه‌شناسی سیاسی وبری، استقلال سیاسی حکومت<sup>۲</sup> در سطح دولت<sup>۳</sup> است. وبر در مسئله استقلال دولت و اهمیت سیاست‌های لیبرال دموکراسی، پیشگام یک سنت فکری است که در حقیقت ضد مارکسیتی تلقی می‌گردد (Nash, 2009: 9). از منظر وبر، مفهوم سیاست یک مفهوم وسیعی است که هرگونه رهبری مستقلی را در عمل، دربرمی‌گیرد. به عقیده او، سیاست یعنی رهبری یا تأثیر رهبری به‌واسطه یک انجمن سیاسی که امروزه از آن با عنوان دولت یاد می‌شود (Weber, 1958: 77). وبر مبنای دولت را زور و جبر قرار می‌دهد و آن را تنها مرجع قانونی برای استفاده از زور تصویر میکند. در یک تبیین کلی دولت انحصار استفاده مشروع از زور و جبر را در مرزهای خود دارد (Runciman, 1978: 5). به همین خاطر وبر، در تعریفی که از دولت ارائه می‌کند آن را یک اجتماع انسانی که مدعی استفاده انحصاری مشروع از زور در یک سرزمین مشخص است، می‌داند (Heydebrand, 1994: 26). همچنین در جمع‌بندی ارائه‌شده در تعریف سیاست، آن را تلاشی برای سهم شدن در قدرت و یا تلاشی تأثیرگذار در اعمال نفوذ بر توزیع قدرت چه در میان دولت‌ها و چه در میان گروه‌های مختلف در سطح دولت تعریف می‌کند. نهاد دولت جهت تحقق بخشیدن به کلیت خود نیاز به مشروعیت دارد و این امر از راه‌های مختلف کسب می‌گردد.

مشروعیت و اقتدار دولت دو روی یک سکه هستند. اقتدار شکلی از قدرت است که از پس

.....  
1 . Larry Diamond

2 . Government

3 . State

پذیرش بی‌چون‌وچرا اشخاص و یا گروه‌ها بر مبنای حسی از مشروعیت، اطاعت و یا وظیفه ناشی می‌شود. (Dobratz, Waldner and Buzzell, 2015: 8). وبر در توجیه و تبیین انواع بنیان‌های اقتدار، آن را به سه گروه آرمانی تقسیم می‌کند. بنیان اول که سلطه سنتی نام دارد، اقتداری است که مشروعیت آن ریشه در گذشته دارد و از پذیرش و تصدیق آداب و رسوم قدیمی تقدس پیدا کرده ناشی می‌شود. در سلطه سنتی، نهاد مذهب به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین بنیادهای سنت جامعه جایگاه ویژه‌ای دارد و این نوع از اقتدار در نظام‌های سلطانی، پدرسالاری و وراثتی مشهود است (Weber, 1958: 79). اقتدار سنتی تکیه بر این باور دارد که شخصی یا نهادی مشروع است، چون دنباله‌روی همان سنت‌های پیشین است و از آن تخطی نمی‌کند، به همین دلیل بنیان نهادی قوی دارد. برای مثال، ملکه انگلستان، اقتدار خود را از طریق تمسک به آیین و سنت دیرینه انگلستان به دست می‌آورد و با عمل کردن در چهارچوب نمادها و الگوهای آیینی و مذهبی جایگاه اقتدار و به عبارتی مشروعیت خود را تقویت می‌کند (Dobratz, Waldner and Buzzell, 2015: 8).

بنیان دوم اقتدار از نظر وبر، اقتدار برآمده از شخصیت کاریزماتیک است؛ ویژگی شخصیتی که آن شخص را از سایرین متمایز کرده و با دیدی که به او قدرت فراانسانی و استثنایی داده شده است نگاه می‌شود (Nye, 2008: 56). سلطه کاریزماتیک را بیشتر در قامت پیامبران، جنگ‌سالاران، حاکمی که از طریق رفتارندوم روی کار آمده و رهبران پوپولیستی تعریف می‌کنند (Weber, 1958: 79). در کاربردهای رایج، کاریزما قدرت ویژه یک فرد در القا و الهام شیفتگی و وفاداری است. رهبران کاریزماتیک اغلب با صفات اعتمادبه‌نفس بالا، اعتقاد راسخ، پرانرژی، مشتاق در ارتباط برقرار کردن با دیگران، توانایی بالقوه در به‌کارگیری نمادهای قدرت و موفق در ایجاد جذابیت عاطفی برای پیروان خود توصیف می‌شوند (Nye, 2008: 55). وبر معتقد است که قدرت و تأثیر شخصیت کاریزماتیک یک رهبر برآمده از روحیه قهرمان‌پرور و موفقیت‌های او نشئت می‌گیرد. بدین‌سان مردم دنباله‌روی سبک، عقاید و طرح‌های آن رهبر می‌شوند (Dobratz, Waldner and Buzzell, 2015: 8) و اگر از او اطاعت و پیروی می‌کنند نه به خاطر موقعیت قانونی او به‌عنوان رهبر و پیشوای یک ملت است بلکه به خاطر باور و ایمانی است که نسبت به او دارند. به عبارتی شخصیت کاریزماتیک بیش از آنکه از کُنه وجودی یک رهبر شکل بگیرد، از ادراک و باور مردمان تحت هدایت او شکل می‌گیرد (Nye, 2008: 57). بدین‌سان، لنین و استالین در اتحاد جماهیر شوروی، نیازاف در ترکمنستان و اسلام



کریموف در ازبکستان از بارزترین شخصیت‌های کاریزماتیک در آسیای مرکزی و شوروی به شمار می‌آیند؛ هرچند نظریات در قزاقستان و امامعلی رحمان در تاجیکستان هم در زمره رهبران دارای کیش شخصیتی محسوب می‌شوند ولی در درجه‌بندی همتایان خود در ترکمنستان و ازبکستان قرار نمی‌گیرند.

مشروعیت کاریزماتیک در بسیاری از جهات از مشروعیت سنتی متفاوت است؛ چراکه در این نوع مشروعیت، بجای آنکه وزن تاریخی و استمرار برخی سنن و آداب و رسوم به حاکم مشروعیت دهد، این قدرت افکار و باورهای اوست که مشروعیت او را تبیین می‌کند. کاریزما اغلب در قامت یک فرد شکل می‌گیرد به واسطه سیطره افکار قدرتمندش در اذهان عمومی، عمیقاً پرنفوذ بوده و در رفتار و تصمیم‌های جامعه تأثیر می‌گذارد. مشروعیت کاریزماتیک، بنیان نهادی ندارد و به همین دلیل متزلزل است و با مرگ رهبر، شخصیت کاریزماتیک او هم از صحنه حکومت محو می‌شود. اما نکته قابل توجه این است که مشروعیت کاریزماتیک بعد از مرگ رهبر می‌تواند از طریق سنت‌سازی و تقدس‌سازی برخی ارزش‌ها که در ایام رهبری حاکم کاریزما، برای تقویت روح و اهداف رهبر کاریزما صورت پذیرفته به مشروعیت سنتی مبدل شود؛ که وبر از آن با عنوان روتین‌سازی کاریزما<sup>۱</sup> نام می‌برد (O'neil, 2010: 36). در حال حاضر بحث روتین‌سازی کاریزما توسط بردی محمداف در ترکمنستان و امامعلی رحمان در تاجیکستان در قبال فرزندان ارشد خود، سردار بردی محمداف و رستم رحمان در حال پیگیری است.

سومین بنیان اقتدار که نقطه مقابل دو نوع قبلی است، برآمده از قانون است و بر همین مبنا آن را مشروعیت قانونی - عقلانی می‌نامند. سلطه‌ای است که بر مبنای قوانین عقلانی و رقابت حاصل می‌شود و به همین دلیل بنیان نهادی بسیار قوی دارد و خاستگاه مدرنیته مشروعیت هم محسوب می‌شود. در این چهارچوب، مسئله اطاعت و پیروی از سوی شهروندان به‌عنوان ادای یک التزام قانونی تلقی می‌شود. این نوع سلطه اغلب در بسیاری از دولت‌های مدرن امروزی و دولت‌هایی که به قانون‌مداری احترام می‌گذارند مشاهده می‌شود (Weber, 1958: 79). این نوع مشروعیت، شخص محور نیست، بدان معنا که خود شخص و یا ویژگی‌های خاص او به او و کابینه او مشروعیت نمی‌دهد. بلکه آن نظام و حکومت است که مشروع تلقی می‌شود (O'neil, 2010: 37)، برای مثال با

.....  
1 . The Routinization of Charisma

رفتن رئیس قوه مجریه، آن فرد اقتدارش را از دست می‌دهد ولی کماکان نظام مشروعیت دارد و رئیس بعدی هم با اتکا به آن، مشروعیت پیدا می‌کند و مشروعیت خود را با التزام به قانون و انجام اقدامات و تصمیماتی که از سوی شهروندان و جاهت قانونی دارند، حفظ می‌کند.

نقطه مقابل مشروعیت، قدرت و نحوه کاربرد آن است. مایکل مان در کتاب خود ابعاد قدرت دولت را در دو بُعد تعریف می‌کند، قدرت زیربنایی<sup>۱</sup> و قدرت استبدادی<sup>۲</sup>. قدرت زیربنایی در دولت‌های مردم‌سالار کاپیتالیستی امروزی ظهور یافته و در نظام‌های صنعتی تکامل پیدا کرده است. این نوع از قدرت به معنای ظرفیت و توانایی دولت در اجرای منطق وار تصمیمات سیاسی در حوزه عرضی و مرزی خود است که بانفوذ در جامعه مدنی و با هماهنگ‌سازی و تعدیل‌سازی اقدامات جامعه در بستر زیربنایی خود صورت می‌پذیرد (Mann, 1988: 5). این شکل از قدرت، نوع جدیدتر و به‌روز شده قدرت است که دولت بدون توسل به زور تمام جنبه‌های زندگی شهروندی را کنترل و زیرنظر دارد.

در مقابل در قدرت استبدادی نخبه حاکم بدون ملاحظات عادی مذاکره‌ای و تبادلی با گروه‌های مدنی نهادینه‌شده جامعه و با استفاده از زور و اعمال فشار از سوی نهادهای نظامی و انتظامی به‌عنوان عامل دولت، یک قدرت نامحدود پیدا کرده است که طیف وسیعی از اقدامات را زیر سیطره خود قرار داده و انجام می‌دهد. به عبارتی انحصار قدرت را در دست گرفته و منحصر آن را در جامعه پیاده می‌کند (Mann, 1988: 5). اقتدارگرایی بارزترین شکل نهادینه‌شده قدرت استبدادی است (Mann, 1988: 8). قدرت رهبران و نخبگان حزبی دولت‌های اتحاد شوروی به‌ویژه در دوران پساشوروی و در منطقه آسیای مرکزی که خود را حافظ منافع توده شهروندان معرفی می‌کنند از جنس قدرت استبدادی است. یکی از رژیم‌های مطرح در بستر قدرت استبدادی، رژیم دموکراتیک پوشالی<sup>۳</sup> است. در تبیین و

---

1 . Despotism Power

2 . Infrastructural Power

۳ . Hybrid Regime: رژیم‌های هیبریدی، دموکراتیک پوشالی یا التقاطی یا ترکیبی، نظامی از نظام‌های سیاسی است که روند ورود به قوه مجریه ترکیبی از اقدامات دموکراتیک و اتوکراتیک است؛ هرچند آزادی بیان و اجازه حضور گروه‌های اپوزیسیون جهت رقابت وجود دارد ولی درنهایت، سیستم ارزیابی و توازن (Check & Balance System) ناکارآمد و به عبارتی غیرفعال است. رژیم‌های هیبریدی یا دموکراتیک پوشالی را نه می‌توان اقتدارگرا نامید و نه رژیم‌های درحال‌گذار به مردم‌سالاری.

توصیف این نوع از رژیم‌ها واژه اقتدارگرایی انتخابی<sup>۱</sup> بسیار نمود پیدا کرده است. این واژه اولین بار توسط آریل آرمونی<sup>۲</sup> و هکتور شامیس<sup>۳</sup> در سال ۲۰۰۶ وارد جامعه‌شناسی سیاسی شد. اقتدارگرایی انتخابی در یک فضای مفهومی بین اقتدارگرایی مرسوم و غیرانتخابی از یک‌سو و مردم‌سالاری از سوی دیگر قرار می‌گیرد (Morse, 2012: 164). آندریاس شدلر<sup>۴</sup> در کتاب خود می‌گوید که رژیم‌های اقتدارگرای انتخابی با برگزاری انتخابات منظم جهت انتخاب رئیس قوه مجریه و یا مقننه درصدد ایجاد یک بازی با القای مفهوم انتخابات چندحزبی هستند. با این وجود، این نظام‌ها اصول آزادی و عدالت اجتماعی لیبرال دموکراسی را زیرپا می‌گذارند و امر انتخابات در قامت یک ابزار به جای آنکه ابزار دموکراسی باشد به آلتی در دست رهبران اقتدارگرا مبدل می‌شود (Schedler, 2009: 3).

به‌طورکلی، پاشنه آشیل دولت، مشروعیت است. مشروعیت، سنتی بر پایه سنت و تداوم بر آن سنت‌هاست؛ مشروعیت کارزماتیک بر پایه قدرت افکار حاکم است و مشروعیت قانونی - عقلانی هم بر پایه قانون و مقررات است. مشروعیت به هر نوع و ترکیبی باشد، به دولت اجازه انجام و ادامه کارکردهای ابتدایی و بنیادی او را می‌دهد که بدون آن این امر به‌آسانی میسر نخواهد بود؛ چراکه اگر اذهان عمومی باوری بر دولت نداشته و برای او مشروعیت قائل نباشند وظایف سیاسی و شهروندی خود را نادیده می‌گیرند و دولت جهت کنترل آن ناگزیر به اعمال زور و جبر خواهد بود و به همین دلیل آن دولت بنیان‌نهادی بسیار ضعیفی خواهد داشت (O'neil, 2010: 38).

## ب- مبانی مشروعیت سیاسی در آسیای مرکزی

حفظ بقاء همواره یک موضوع همیشگی و دغدغه‌مند برای رهبران آسیای مرکزی بوده است که این امر به صورت مستقیم درگرو مشروعیت آن‌ها خواهد بود. مشروعیت در چشم مردم است و جایگاه حکومت در نزد مردم است که به آن حکومت و رهبر آن، مشروعیت می‌دهد. رهبران و حاکمان باید عملکرد حکومتشان را به نحوی به نمایش بگذارند که حامی و بازتاب‌گر منافع عموم جامعه باشند نه اینکه به واسطه قوه قهریه تنها بر قدرت خیمه زده و حامی منافع صاحبان قدرت و سرمایه باشند. بدین خاطر، رهبران به جهت حفظ تمایل ماندن در قدرت در کنار ایجاد مقبولیت

1 . Electoral Authoritarianism

2 . Ariel C. Armony

3 . Hector E. Schamis

4 . Andreas Schedler

عمومی در چهارچوب این فهم که حکومت آن‌ها تنها حکومت مناسب در راستای حفظ و بسط منافع عموم است به استخدام نمادها روی می‌آورند تا از آن به مشروعیت برسند. رهبران به‌صورت کارآمد از مزیت‌های مشروعیت مانند نظم، ثبات، کارایی و اثربخشی به‌عنوان موانع ساختاری رژیم در چشم شهروندان استفاده می‌کنند و مشروعیت حکومت خود را بر توانایی‌های اثبات بخش خود بنا می‌کنند (Matveeva, 2009: 1097).

تا قبل از فروپاشی شوروی و ایدئولوژی کمونیسم، رهبران جمهوری‌های شوروی تنها با تمسک جستن به کمونیسم در کنار خاستگاه قومیت، مشروعیت پیدا می‌کردند که با فروپاشی اتحاد شوروی و اضمحلال ایدئولوژی کمونیسم، رهبران آسیای مرکزی جهت پر کردن خلأ کمونیسم به سمت ایدئولوژی ملی‌گرایی رفتند (Mellon, 2010: 137). ایدئولوژی که همواره به دنبال تقویت جایگاه حاکم هم بود و به همین خاطر القابی مانند ترکمن‌باشی و ایل‌باشی در منطقه باب شد. قزاقستان برای تقویت ملی‌گرایی به سمت ترویج ارزش‌های میهن‌پرستی و ناسیونالیسم رفت؛ ازبکستان با ایدئولوژی استقلال ملی (Rasanayagam, 2014: 11)، به‌صورت فعال بر روی دوران حکومت تیمور لنگ و شخصیت امیر تیمور و اسطوره کردن آن در تاریخ ازبک‌ها پرداخت. تاجیکستان خود را به دوره‌های تاریخی و بزرگ سامانی و آریایی گره زد؛ ترکمن‌ها هم بر ایده آل‌هایی که نیازاف در کتاب روحنامه به تصویر کشیده بود، خود را پیوند می‌زدند (Mellon, 2010: 138)، تنها قرقیزستان در بین بود که در کنار تقویت ملی‌گرایی به سمت ایدئولوژی غربی مردم‌سالاری رفت ولی پس از تجربه انقلاب رنگی دیگر قائل به دفاع و تقویت مفاهیم ملی‌گرایی و مردم‌سالاری همچون روزهای اول استقلال نبود.

پس از استقلال واحدهای سیاسی آسیای مرکزی دو عامل ملی‌گرایی و ایجاد نهاد انتخابات، شکل ظاهری و خارجی مشروعیت در آسیای مرکزی شدند؛ این درحالی است که دو عامل کیش شخصیتی و پیوندهای طایفه‌ای اصلی‌ترین منابع تشکیل‌دهنده مشروعیت در دوران پساشوروی محسوب می‌شوند. براساس تفکرات وبر، اقتدارگرایی کاریزماتیک برآمده از شخصیت نافذ، فوق‌العاده و ویژگی‌های رهبری یک فرد است. رهبر کاریزما خود را منتخب توسط طبقه‌ای و رای طبقه پست و پایین جامعه می‌داند که رسالت و مأموریتی برعهده دارد (Fagen, 1965: 275) که شکل بومی‌شده آن در آسیای مرکزی ساری و جاری است و خلأهای آن ازجمله شخصیت فوق‌العاده و یا ویژگی‌های

رهبری از طریق پیوندهای طایفه‌ای و یا سیاست‌هایی مانند سیاست نام‌گذاری، نوشتن کتاب، اسطوره‌سازی، ساختن مجسمه‌های عظیم پیکر و کارهایی از این قبیل تا حدی جبران می‌شود. ماکس وبر در تبیین مشروعیت حکومت و رهبران آن، مسئله مشروعیت را در دو دیدگاه مطرح می‌کند، مشروعیت برآمده از خواستگاه سنتی و مشروعیت برآمده از مبانی و خواستگاه مدرنیته. از لحاظ سیاسی مبانی و عوامل مشروعیت در آسیای مرکزی از پنج عامل نشئت می‌گیرد که عبارت‌اند از (جدول شماره ۱):

### جدول ۱. عوامل مشروعیت در آسیای مرکزی

خاستگاه سنتی مشروعیت	← مبنای سنتی مشروعیت	خاستگاه قومی رهبر و یا حکومت	• عامل اول:
		شخصیت کاریزماتیک رهبر	• عامل دوم:
خاستگاه مدرنیته مشروعیت	← مبنای سیاسی مشروعیت	مردم‌سالاری و بحث حقوق بشر	• عامل سوم:
	← مبنای اقتصادی مشروعیت	منابع اقتصادی و انرژی	• عامل چهارم:
	← مبنای سیاسی و خارجی مشروعیت	نوع و ماهیت روابط و سیاست خارجی	• عامل پنجم:

دولت‌های آسیای مرکزی امروزی دولت‌های بازمانده از فروپاشی شوروی هستند؛ که این امر چهار بُعد شناختی را نسبت به منطقه ارائه می‌دهد. یکی از مهم‌ترین آثار سلطه شوروی بر منطقه که اولین بعد لحاظ می‌شود زندگی کردن در نظام سیاسی اقتدارگرایی است (Collins, 2006: 2)؛ این امر یک سیر تاریخی مشترک در منطقه رقم زد و آن زندگی کردن در سلطه استعمارگرایانه شوروی و مدل خاص تمرکز قدرت در آن بود. دوم، فرهنگ سیاسی مشترک که برآمده از نهادها و اقدامات شوروی بود. سوم، رهبران آسیای مرکزی در دوران معاصر برخلاف دوران شوروی و رهبران آن دیگر به دنبال بسیج جمعی و عمومی نبودند. چهارم، توجه به این نکته که قاطبه مردمان آسیای مرکزی به‌صورت پیش‌فرض مسلمان هستند (Schatz, 2006: 265) ولی رهبران آن‌ها همواره با تأسی به شعار کمونیسم که دین افیون توده‌هاست، ضد دین عمل می‌کنند. در واقع میراث شوروی، آسیای مرکزی را از پهنه نظام بین‌الملل جدا کرد؛ در هیچ حکومتی در جهان اسلام همچون آسیای مرکزی، میان حکومت و

اسلام فاصله وجود ندارد. در منظر رژیم‌های این منطقه، اسلام یک معضل است که در بهترین حالت باید از طریق مدیریت و نظام بوروکراسی و در بدترین حالت از طریق سرکوب و فشار کنترل شود (Khalid, 2014: 190).

با توجه به این چهار بُعد مطرح شده که در زندگی کردن در نظام شوروی خلاصه می‌گردد؛ حاکمان و مردمان آسیای مرکزی با اقتدارگرایی شوروی مسلک عجین شده و به دلیل فاصله داشتن از نظام بین‌الملل، مفهومی غیر از اقتدارگرایی را نمی‌شناختند و با مفاهیمی مانند مردم‌سالاری، حقوق بشر و داشتن ارتباط با غیر روس‌ها درک و آشنایی نداشتند. از طرف دیگر، فرهنگ سیاسی خاص منطقه که برآمده از سنت‌های قبیله‌گرایی و یا طایفه‌محوری است سبب شد تا رهبران آسیای مرکزی مشروعیت خود را تنها در چهارچوب خاستگاه سنتی مشروعیت به دست بیاورند. از این رو رهبر در مرحله اول گذار، مشروعیت خود را از خاستگاه قومی خود به دست آورده و با گذر زمان آن را در قالب کیش شخصیتی دنبال می‌کند و با مکفی دانستن آن نسبت به تحقق بخشیدن سایر ارزش‌ها و عوامل مشروعیت، اقدامی نمی‌کند. بنابراین در دور اول گذار سیاسی در آسیای مرکزی که در دهه اول ۱۹۹۰ و گذار از سلطه کمونیسم به دولت‌های تازه استقلال یافته به وقوع پیوست، رهبران آن به دلیل میراث اتحاد شوروی و فرهنگ سیاسی منطقه، تنها با اتکا بر مبانی سنتی مشروعیت، مشروعیت خود را به دست آوردند و چون مردمان آن از دیگر ارزش‌ها و عوامل مشروعیت که در قالب مبانی مدرنیته مشروعیت تعریف می‌گردد درک و آشنایی نداشتند، عامل دیگری را به جز مبانی سنتی مشروعیت برای مشروعیت دهی به رهبران نمی‌شناختند و بر مبنای همین ارزش برای رهبران خود مشروعیت قائل بودند.

با فروپاشی اتحاد شوروی و وارد شدن کشورهای بازمانده از آن به نظام بین‌الملل، نظامی که مراحل جهانی شدن و رفتن به سوی عدالت اجتماعی، مردم‌سالاری، حقوق بشر و گسترش روابط با تمامی کشورها را در پیش گرفته بود، رهبران آسیای مرکزی در راستای گسترش روابط خود در این نظام با ارزش‌های نوشدگی مشروعیت روبرو شدند. رهبران آسیای مرکزی پس از ورود به نظام بین‌الملل در تعامل با جهانی شدن قرار گرفتند. این تعامل سبب شد تا یک سری از ارزش‌های آن‌ها از جمله مبانی سنتی مشروعیت در تقابل با ورود آن‌ها به نظام بین‌الملل قرار بگیرد. به صورت کلی هر چه گرایش کشورهای آسیای مرکزی در راستای کاهش وابستگی به روسیه و افزایش منابع روابط

بین‌المللی خود در نظام بین‌الملل به‌ویژه با اروپا افزایش می‌یافت و پررنگ‌تر می‌شد؛ عوامل و ارزش‌های خاستگاه نوسنگی مشروعیت به‌ویژه عامل مردم‌سالاری و حقوق بشر به‌صورت جدی‌تر مطرح می‌شد و در ادامه با عامل پنجم (نوع و ماهیت سیاست و روابط خارجی) پیوند برقرار کرده و یک رابطه تأثیر و تأثر برقرار می‌کردند. آن‌هم به این خاطر بود که کشورهای اروپایی از همان ابتدای گشایش این فصل از ارتباطات، مسائلی همچون حقوق بشر و مردم‌سالاری را از الزام‌های برقراری رابطه قرار داده بودند.

از مهم‌ترین آثار ورود کشورهای آسیای مرکزی به نظام بین‌الملل روبرو شدن با ارزش‌های مدرنیته مشروعیت بود که این امر سبب به چالش کشیده شدن مبانی سنتی مشروعیت رهبران آن‌ها شد. در این مرحله، رهبران آسیای مرکزی به جهت مقابله با فشارها و تأثیرهای منفی ارزش‌های نوسنگی مشروعیت که بقا آن‌ها را در حکومت با بی‌ثباتی روبرو کرده بود، به سمت انجام یک سری تمهیداتی رفتند که بارزترین آن برجسته کردن ماهیت خاستگاه قومی رهبر و حکومت، جلو بردن بحث ملت‌سازی و ساخت هویت ملی بود و از طرف دیگر عامل کیش شخصیتی را با یک سری اقدام‌های دیگر همچون اقدام‌هایی که نیازاف انجام داد پررنگ‌تر می‌کردند تا آن‌ها را خلاً و تأثیرهای منفی را پر و خشتی کنند.

از سوی دیگر رهبران پسا شوروی آسیای مرکزی در راستای مقابله با فشارهای مبانی مدرنیته مشروعیت، به سوءاستفاده از کارکرد نهادهای سیاسی روی آوردند و از نهادهایی مانند قانون اساسی، انتخابات و وجود احزاب و تصدی دولت توسط حزب سیاسی حاکم، استفاده کاربردی و کلیدی بردند. این نهادها از سوی رهبران اقتدارگرا به‌عنوان ابزارهایی مانند ابزار همبستگی، ابزار قابل‌اتکا برای ایجاد خود محدودی یا ابزاری به‌عنوان کانال‌های اطلاعات اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ به عبارتی نهادهای رسمی سیاسی در این نظام‌ها به نمایه‌هایی تبدیل شدند که حاکمان مستبد اقتدارگرا در پشت آن‌ها پنهان شده‌اند (Brusis, Ahrens and Wessel, 2016: 1). البته در حال حاضر نهاد انتخابات اصلی‌ترین ابزار مشروعیت بخشی به رهبران این منطقه تعریف می‌شود که بیشتر جلوه خارجی دارد تا داخلی ولی به اعتقاد نویسنده و همان‌طور که توضیح داده شد، نهاد انتخابات ظرفی است که محتوای کیش شخصیت و یا خاستگاه قومی و قبیله‌ای در آن قرار گرفته و گذار را از طریق آن ترتیب می‌دهند. همچنین از سوی دیگر، انتخابات از پیش تعیین‌شده و متقلبانه این منطقه که

انقلاب‌های رنگی را هم بدان جهت تجربه کردند، نشان داده است که نخبگان سیاسی منطقه نسبت به عملکرد مشروعیتی نهاد انتخابات بسیار نگران و بی‌اعتماد هستند چون نتیجه انتخابات همواره با توجه با منافع صاحبان قدرت در این منطقه تغییر می‌کند. این عملکرد نظامند \_ در قالب پروسه انتخابات \_ که گاهی توسط بحران‌های اقتصادی و یا تأثیر قدرت‌های منطقه‌ای و یا فرمانطقه‌ای تحت‌الشعاع قرار گرفته است در کنار علم تکنوکراتیک و شخصیت کاریزماتیک رئیس‌جمهور ایفای نقش می‌کند (Brusis, Ahrens and Wessel, 2016: 4).

رهبران اقتدارگرای آسیای مرکزی همچنین در مقابله با آثار مبانی نوشدگی مشروعیت، نوعی رژیم دموکراتیک پوشالی - هیبریدی - را در دولت‌های اقتدارگرای انتخابی خود به منصف ظهور گذاشتند. آن‌ها با القای وجود انتخابات نظام چندحزبی از اصول و مبانی آزادی و عدالت گفتمان لیبرال دموکراسی تخطی می‌کنند و از نهاد انتخابات به صورت نظام‌مند به جای استفاده به عنوان ابزاری برای دموکراسی به عنوان ابزاری برای اهداف اقتدارگرایانه خود بهره می‌برند. در واقع نهاد انتخابات در این دولت‌ها، به دنبال تصدیق انتخاب نخبه سیاسی به صورت دوفاکتو نیست؛ بلکه بدنبال القای این امر در میان بازیگران داخل و خارج است که نخبه سیاسی منتخب در یک رقابت انتخاب شده است (Schedler, 2006: 3). همچنین شایان‌ذکر است که رژیم‌های اقتدارگرای پسا شوروی به دلیل عدم تعدد منابع بدیل مشروعیت و تکیه صرف بر دو مسئله رفاه و امنیت با سایر رژیم‌های اتوکرات نیز متفاوت هستند (Sil and Chen, 2004: 363).

در زمینه بررسی تحول مبانی مشروعیت که مقدمات آن توضیح داده شد، آن را در دو دوره مطرح خواهیم کرد. منظور از دوره اول، تبیین منابع مشروعیت در رهبرانی است که یادگار سیستم اتحاد شوروی هستند و پس از فروپاشی اتحاد شوروی و با تغییر نام سمت‌هایشان از دبیری اول حزب کمونیست به ریاست جمهوری کشورهای تازه استقلال یافته نائل شدند و آن دوره نیز در دو گروه کشورهای دارای منابع هیدروکربنی و فاقد آن بررسی خواهد شد. در مورد دور دوم هم منظور رهبران بعد از نسل اول رهبران آسیای مرکزی است و با همان الگوی دوره اول، دوران پسا شوروی را بازخوانی خواهیم کرد.



## ۱. دوره اول گذار

دوره اول گذار سیاسی رهبران واحدهای سیاسی آسیای مرکزی که به لحاظ بازه زمانی به فروپاشی اتحاد شوروی و بحث استقلال آن‌ها برمی‌گردد به دو گروه تقسیم می‌شوند.

- واحدهای سیاسی و رهبران دسته اول: کشورهایی که منابع اقتصادی به‌ویژه منابع هیدروکربنی دارند، شامل ترکمنستان زمان صفرمراد نیازاف، قزاقستان زمان نورسلطان نظربایف و ازبکستان زمان اسلام کریم اف.

- واحدهای سیاسی و رهبران دسته دوم: کشورهایی که منابع اقتصادی به‌ویژه منابع هیدروکربنی ندارند؛ شامل تاجیکستان زمان قهار محکم اف و قرقیزستان زمان عسکر آقایف.

رهبران دسته اول کشورهای آسیای مرکزی وقتی با مبانی نوشدگی مشروعیت روبرو شدند، مطابق شکل شماره «۱» عامل سوم مشروعیت (مسئله مردم‌سالاری و حقوق بشر) و عامل پنجم مشروعیت (نوع و ماهیت سیاست و روابط خارجی) بر ماهیت مشروعیت سنتی آن‌ها اثر منفی گذاشتند. به همین دلیل برای خنثی‌سازی آن‌ها مجبور به تقویت دو جبهه شدند، اول برجسته کردن، تقویت و تأکید بر مبانی سنتی مشروعیت که بیشتر از طریق بازیگران غیررسمی و طوایف خود صورت می‌پذیرد. دوم گشایش اقتصادی بیشتر تا به‌وسیله ایجاد رفاه بیشتر اجتماعی آن خلأ پر شود که بارزترین آن ارائه رایگان حامل‌های انرژی توسط نیازاف در ترکمنستان بود. چون هر چه میزان کارآمدی حکومت به‌ویژه در ارائه بیشتر رفاه اجتماعی افزایش پیدا کند؛ در بلندمدت مشروعیت هم افزایش می‌یابد. طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول در بازه زمانی سال ۲۰۰۰ لغایت پایان ۲۰۱۹، تولید ناخالص ملی ترکمنستان از ۵۰۲ هزارمیلیارد دلار به ۴۶۶۷ هزارمیلیارد دلار، تولید ناخالص ملی ازبکستان از ۱۳۰۷۲ هزارمیلیارد دلار به ۶۰۴۹ هزارمیلیارد دلار و تولید ناخالص ملی قزاقستان از ۱۸۰۲۹ هزارمیلیارد دلار به ۱۷۰۳۳ هزارمیلیارد دلار رسیده است (IMF, 2019) که این رونق اقتصادی نسبی با توجه به جمعیت این کشورها، دست حاکمان را جهت گشایش اقتصادی و رفاهی بازتر می‌کند. به‌صورت مصداقی، تجربه انقلاب رز سال ۲۰۰۱ گرجستان به نیکی نشان داد که وجود و توسعه زیرساخت‌های هیدروکربنی در منطقه می‌تواند به‌عنوان اصلی‌ترین عامل ضدانقلاب در منطقه ایفای نقش کند (Schatz, 2006: 265)؛ زیرا با افزایش تولید ناخالص ملی، این عامل نه‌تنها می‌تواند در زمان بروز بحران سبب اعمال طرح‌های رفاهی و حمایتی چشمگیر از جمله کاهش فشارهای مالیاتی شود؛ بلکه

می تواند عامل کنار زدن سهل گروه های تهدیدزا یا بحران زا، تقویت قوه قهریه حکومت و اقداماتی از این قبیل گردد و در زمان صلح و ثبات کشور نیز، اقتدارگرایی سخت گیرانه تری را نسبت به کشورهای فاقد این توانایی ترتیب دهد. به صورت کلی این دسته از رژیم های آسیای مرکزی با تکیه بر دو عامل امنیت و اقتصاد و با به تصویر کشیدن رژیم هایی که در تأمین امنیت دغدغه ای ندارند، بدان معنا که توانایی مدیریت کردن هر رخدادی را قبل از بحرانی شدن داشته و رشد اقتصادی بهتری نسبت به سال گذشته دارند، می توانند از آن ها به عنوان دو عامل مؤثر جهت مشروعیت حکومت خود استفاده کنند (Matveeva, 2009: 1098).



شکل ۱. مقابله با تأثیرهای منفی ادامه بقا و مشروعیت دسته اول رهبران در دوره اول گذار (نگارنده)

دسته دوم رهبران کشورهای آسیای مرکزی، تاجیکستان و قرقیزستان هستند که مهم ترین ویژگی آن ها ضعف جدی مبنای اقتصادی است. این دو کشور، واحدهایی هستند که کمترین سطح منابع هیدروکربنی و تولید ناخالص ملی را نسبت به سایر کشورهای منطقه دارند. طبق گزارش صندوق بین المللی پول در بازه زمانی سال ۲۰۰۰ تا پایان سال ۲۰۱۹ تولید ناخالص ملی تاجیکستان از ۰.۹۹ هزار میلیارد دلار به ۸.۱۵ هزار میلیارد دلار و تولید ناخالص ملی قرقیزستان از ۱.۳۷ هزار میلیارد دلار به ۸.۲۶ هزار میلیارد دلار رسیده است (IMF, 2019) که پشتوانه مالی قابل توجه و قابل اتکایی نیست. با توجه به این مبنای اقتصادی ضعیف وقتی این دو کشور در معرض جهانی شدن قرار گرفتند، مطابق

شکل شماره «۲» دو عامل حقوق بشر و مردم‌سالاری و همچنین عامل گسترش منابع روابط خارجی اثر منفی بر ماهیت مشروعیت سنتی رهبران آن‌ها گذاشتند. به دلیل عدم توانایی آن‌ها در گشایش اقتصادی به واسطه ضعف جدی مبنای اقتصادی و همچنین گشایش سیاسی به دلیل ترس از وقوع انقلاب رنگی، تنها عامل خنثی‌سازی یا تخفیف آثار منفی عوامل یادشده، تکیه کردن بر روی مبانی سنتی مشروعیت بود و چون این مبانی، ارزش‌های کافی برای خنثی‌سازی تأثیرهای منفی مبانی مدرنیته مشروعیت را نداشتند سبب بروز بی‌ثباتی شدند. البته قرقیزستان با رویکرد رفتن به سمت مردم‌سالاری به دنبال پر کردن خلأ بود ولی چون منابع اقتصادی بسیار ضعیفی داشت، تجربه موفق‌تری کسب نکرد و کشور به سمت انقلاب رنگی هدایت شد و آقای سقوت کرد، تاجیکستان هم به همان دلیل با یک بی‌ثباتی مخاطره‌انگیز روبرو شد و به خاطر عدم توانایی در مدیریت آن، مناقشات داخلی بروز کرد و بر اثر آن امام‌علی رحمان بر سر قدرت آمد.



شکل ۲. مقابله با تأثیرهای منفی در ادامه بقا و مشروعیت دسته دوم رهبران در دور اول گذار (نگارنده)

## ۲. دوره دوم گذار

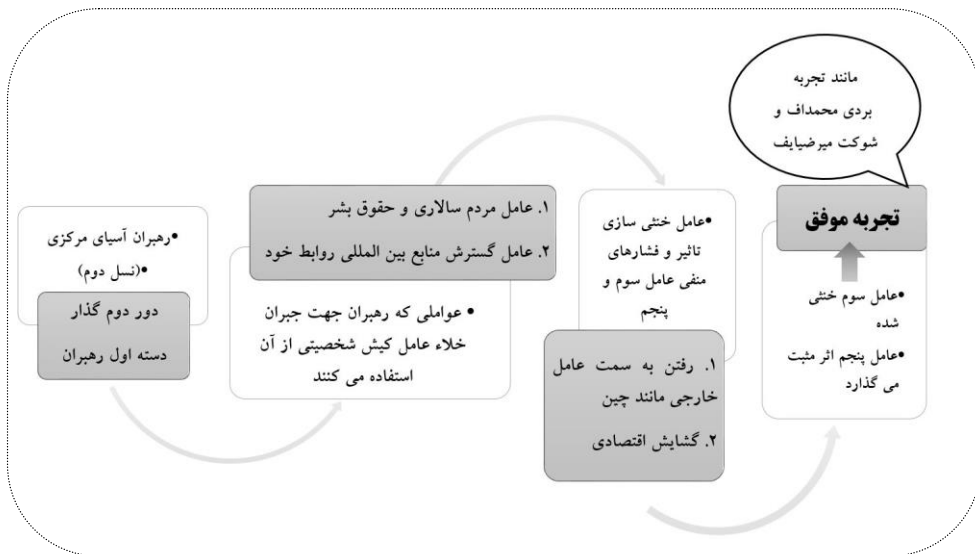
در مرحله دوم گذار سیاسی که نسل بعدی رهبران آسیای مرکزی وارد عرصه سیاست می‌شوند، دیگر از مبانی سنتی مشروعیت، عامل کیش شخصیتی را ندارند و تنها با اتکا بر خاستگاه قومی و از طریق نهاد انتخابات بر روی کار می‌آیند؛ به همین دلیل پایه‌های مشروعیت آن‌ها بسیار متزلزل است.

حتی می‌توان ادعا کرد که عامل اول مبانی سنتی مشروعیت که در قالب خاستگاه قومی تعریف می‌شود در اثر قرار گرفتن در معرض مردم‌سالاری از مرحله اول به تدریج در کشورهایمانند قرقیزستان کمرنگ‌تر می‌گردد؛ برای نمونه در قرقیزستان سال ۲۰۱۰ عامل خاستگاه قومی اثر منفی از خود نشان داد و طوایف در جنوب و یا شمال قرقیزستان با یکدیگر وحدت کلامی نداشتند ولی در کشوری مانند ترکمنستان همچنان اثرگذاری این عامل بر قوت خود باقی و حداکثری است.

رهبران جدید که عامل کیش شخصیتی ندارند، مجبورند برای پر کردن خلأ و خنثی کردن تأثیرهای منفی آن به تعامل با مبانی مدرنیته مشروعیت مانند گشایش فضای سیاسی هرچند صوری، گشایش اقتصادی و افزایش رفاه اجتماعی و همچنین تنوع‌بخشی به روابط خارجی خود روی بیاورند. به عبارتی به سمت چیزهایی بروند که در اصل در تقابل با مبانی سنتی مشروعیت تعریف شده‌اند و او را به چالش می‌کشد. از مهم‌ترین جنبه‌های نوشدگی مشروعیت که رهبران جدید به تعامل با آن روی می‌آورند، عامل پنجم (نوع و ماهیت سیاست و روابط خارجی) است. با توجه به تأثیرهای منفی عامل پنجم بر روی مشروعیت سنتی رهبران آسیای مرکزی، آن‌ها در تمهیدات خود باید به سمت کشوری می‌رفتند که همچون اروپاییان ملاحظات عامل سوم (مردم‌سالاری و حقوق بشر) برای آن‌ها برای برقراری رابطه‌ی مهمیتی نداشته باشد. در اینجا توجه به ماهیت رابطه خارجی \_ یا چه کشوری رابطه برقرار شود \_ و سطح رابطه \_ تا چه میزان رابطه برقرار شود \_ بسیار مهم است. در این بین عامل چین مطرح می‌شود، چراکه با رفتن به سمت عامل خارجی مثل چین با رویکرد سیاسی و اقتصادی خاص خود که محدودیت و پیش شرط‌های اروپائیان را ندارد، دیگر عامل پنجم نیز تهدیدزا نبوده و بالعکس اثر مثبت هم خواهد داشت، چون علاوه بر اینکه عامل سوم در نظر گرفته نمی‌شود، سبب رشد جنبه‌های اقتصادی شده و در ادامه رفاه اجتماعی توسعه پیدا می‌کند و در نتیجه کارآمدی حکومت را به همراه می‌آورد. این امر سه پیامد خواهد داشت:

- رهبران دیگر ملزم به اصلاحات در بحث مردم‌سالاری و حقوق بشر نیستند.
- در آرامش بر گسترش کیش شخصیتی خود تمرکز کرده و مبانی سنتی مشروعیت را تقویت می‌کنند.
- کشورهایی مانند اروپائیان که ایجاد رابطه با آن‌ها مشروط به اصلاحات حقوق بشری و مردم‌سالاری بود، دیگر اهرم فشاری نخواهند داشت و چون منفعت اقتصادی در اولویت اول

است و در مرحله اول ایجاد رابطه، به واسطه چند اصلاحات انجام شده توسط رژیم‌های منطقه، وارد برقراری رابطه با کشورهای آسیای مرکزی شده بودند، ناگزیر به ادامه خواهند بود، چراکه گزینه بدیلی چون چین بر روی میز رهبران آسیای مرکزی وجود دارد.

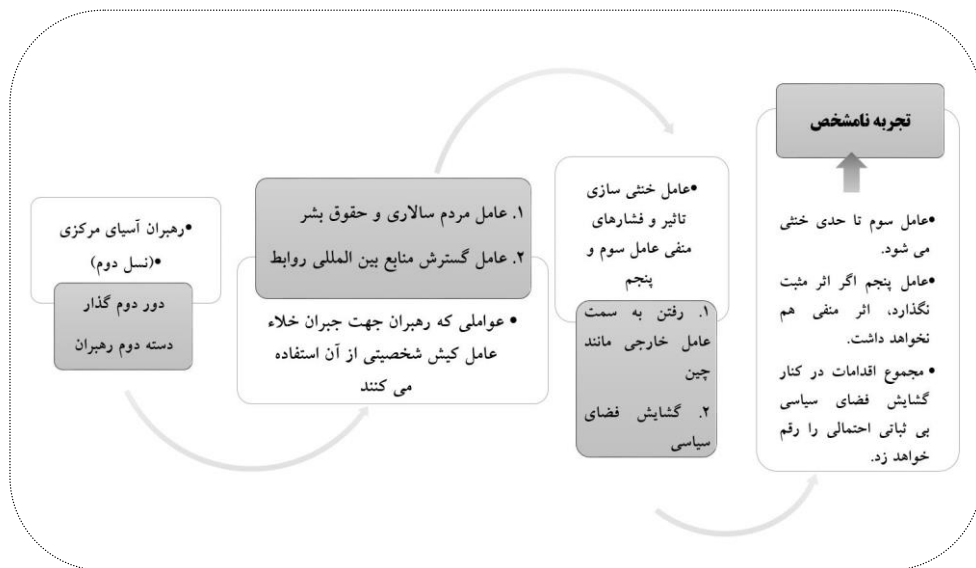


شکل ۳. مقابله با تأثیرهای منفی در ادامه بقا و مشروعیت دسته اول رهبران در دور دوم گذار (نگارنده)

دسته دوم رهبران آسیای مرکزی الگوی دیگری را در پیش دارند. این دو کشور به‌ویژه تاجیکستان در مقام گذار سیاسی بیش از همه بر روی مفاهیمی مانند ملت‌سازی، هویت ملی و به عبارتی یکپارچگی و یکدستی قومی تأکید و آن را با جدیت بیشتری دنبال می‌کنند. قرقیزستان در میان این پنج کشور، تنها کشوری است که عامل کیش شخصیتی به دلیل عمر کوتاه رهبری رهبران در آن وجود ندارد. ولی در تاجیکستان این امر باقوت در حال پیگیری است، چون تاجیکستان از زمان فروپاشی اتحاد شوروی و پایان یافتن جنگ داخلی خود تنها یک رهبر داشته است و امامعلی رحمان در این مدت توانسته این عامل را پرورش و تقویت کند. اقدامی که تاجیکستان در راستای خنثی‌سازی تأثیرهای منفی مبانی نوشدگی مشروعیت برای رهبر جدید انجام می‌دهد که او را نسبت به سایر کشورها در مقام تمایز قرار می‌دهد این است که **تاریخ را به ایدئولوژی دولت** تبدیل کرده است.

برای نمونه همواره تأکید می‌کنند که از نام‌های شاهنامه فردوسی نام‌گذاری صورت بگیرد، داستان‌های حماسی در مراسم‌ها خوانده شود، اسطوره‌ها و شخصیت‌های تاریخی در قالب بزرگداشت‌ها و کتب درسی زنده نگه‌داشته شوند.

در کشوری مانند تاجیکستان چون عامل سوم مشروعیت (مردم‌سالاری و حقوق بشر) را به دلیل به خطر افتادن پایگاه حکومت و عامل پنجم (نوع و ماهیت سیاست و روابط خارجی) را به دلیل نداشتن زیرساخت‌های کافی ندارد، پس مجبور است از طریق *ایدئولوژیک کردن تاریخ*، مبانی سنتی مشروعیت را تقویت کند. حالا اگر عامل خارجی مانند چین وارد این عرصه شود، عامل پنجم هم می‌تواند اثر منفی و تهدیدزایی خود را به اثر مثبت مبدل سازد ولی این اثر همانند اثری که در ازبکستان می‌گذارد نخواهد بود؛ به همین دلیل مجبور است کمی فضای سیاسی جامعه را بازتر کند که این امر به دلیل گشایش فضای انتقاد و زیر سؤال بردن پایگاه قدرت این کشور به‌عنوان واحدی که به مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی توجه نداشته و به فساد درون حکومتی دامن زده و احتمال بی‌ثباتی در آن را افزایش می‌دهد.



شکل ۴. مقابله با تأثیرهای منفی در ادامه بقا و مشروعیت دسته دوم رهبران در دور دوم گذار (نگارنده)

در مقابل کشوری مانند قرقیزستان به دلیل عدم بقا یک رهبر، تاکنون عامل کیش شخصیتی برای او مطرح نبوده است. در مورد عامل اول که درگذر زمان خود به‌عنوان یک عامل بی‌ثباتی و منفی عمل کرده است و اوج آن را در سال ۲۰۱۰ شاهد بودیم، اثرگذاری و نقش خاستگاه قومی رهبر هم کم‌رنگ‌تر شده و به عبارتی مبانی سنتی مشروعیت در حال از بین رفتن یا بی‌اثر شدن است. به همین دلیل گشایش فضای سیاسی و بارزتر کردن مسئله مردم‌سالاری و حقوق بشر تنها گزینه پیش روی رهبران قرقیز خواهد بود، اقدامی که از همان ابتدای استقلال قرقیز در حال پیگیری است تا بر روی عامل پنجم اثر مثبت گذاشته و سطح و درجه آن را افزایش دهد. وقتی هم که عاملی چون چین مطرح باشد، فشار و تأثیر منفی مردم‌سالاری بر حکومت هم کم‌تر نمود پیدا می‌کند.

### پ - نتیجه‌گیری

مشروعیت یکی از مهم‌ترین عوامل ثبات در هر نظام سیاسی به‌شمار می‌رود. وقتی اقدامات حکومت، قانونی و مقبول به نظر برسد، هزینه‌های اجرایی به شدت کاهش می‌یابد و قوه قهریه در پایین‌ترین سطح مورد استفاده قرار می‌گیرد، چراکه اقدامات آن حکومت در سایه مشروعیت یک هنجار تلقی می‌شود و در مقابل عدم اجابت و رعایت از سوی شهروندان ناهنجاری تعریف می‌شود. در یک نگاه اجمالی در بررسی پنج عامل مشروعیت و آینده احتمالی رهبران جدید در آسیای مرکزی می‌توان این‌گونه جمع‌بندی کرد که:

- دسته اول رهبران شامل ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان که منابع اقتصادی بیشتری دارند و با ایجاد رفاه بیشتر مشروعیت را برای خود به دست می‌آورند و تنها با عامل سوم بازی کرده و نیازی به گشایش فضای سیاسی واقعی ندارند.
  - دسته دوم رهبران شامل قرقیزستان و تاجیکستان است که به دلیل نداشتن مبنای اقتصادی گذار سخت‌تری خواهند داشت. سخت‌تر از این باب که اقتدارگرایی سه کشور بالا را به‌سختی می‌توانند برای خود ایجاد کنند. این دو کشور به دلیل این ضعف مجبور به بارزتر کردن عامل سوم در جامعه و گشایش فضای سیاسی هستند.
- با توجه با الگوی تبیین شده در این مقاله، می‌توان در مقام قیاس‌گذار سیاسی در ترکمنستان و ازبکستان این‌گونه اشاره کرد که چون هر دو این کشورها در دسته اول رهبران آسیای مرکزی قرار می‌گیرند، گذار و جانشینی تقریباً یکسانی را تجربه کردند. هر دو آن‌ها با اتکا بر عامل اول مشروعیت

سنتی یعنی خاستگاه قومی وارد قدرت شدند و چون از منابع غنی اقتصادی بهره مند بودند نیازی به گشایش خیلی زیاد فضای سیاسی در کشور نداشتند هرچند برای ایجاد اعتماد تا حدی این اقدام را جامه عمل پوشاندند که در گذار زمان مشاهده کردیم که اکثر آن‌ها صوری بودند. البته در مورد ازبکستان تصریح به صوری بودن این اقدام کمی زود است ولی به صورت کلی چون منابع اقتصادی برای ایجاد رفاه اجتماعی بیشتری دارند، دیگر نیازی به گشایش فضای سیاسی ندارند و از طریق ایجاد رفاه اجتماعی کارآمدی حکومت را بالا برده و به همان نسبت در بلندمدت برای خود مشروعیت ایجاد می‌کنند.

نکته بعدی در این گذار رفتن به سمت عامل خارجی چین است که این امر سبب شده رهبران جدید ترکمنستان و ازبکستان نگرانی زیادی درباره ایجاد اصلاحات در زمینه حقوق بشر و مردم‌سالاری نداشته باشند. همان‌طور که تقریباً از سال ۲۰۱۱ به بعد شاهد هستیم بردی محمداف با استفاده از این عامل، فرصت کافی برای پرداختن و تقویت مبانی سنتی مشروعیت به‌ویژه گسترش شخصیت کاریزماتیک پیدا کرده و به سمت اقتدارگرایی پیش رفته و از آن اصلاحات زمان ورود خود به قدرت، فاصله چشم‌گیری گرفته است. به نظر می‌رسد این اتفاق برای میرضیایف هم خواهد افتاد و پس از چندی به سمت اقتدارگرایی خواهد رفت و به همین دلیل، به احتمال زیاد میرضیایف تکرار کریم اف خواهد بود.

گذار مارس ۲۰۱۹ قزاقستان هم نشان از سبک و سیاق گذار ترکمنستان و ازبکستان بود و قاسم جومارت توقایف در یک فضای آرام سیاسی قدرت را به دست گرفت. هرچند این گذار کماکان در حال انجام و ناقص بوده و تا انتخابات بعدی به طول خواهد انجامید ولی الگوی آن، تکرار الگو ترکمنستان و ازبکستان خواهد بود و با توجه به وجود عامل چین دیگر سختی‌های بردی محمداف سال ۲۰۰۶ را هم نخواهد داشت. در مقام پیش‌بینی و معرفی الگوی گذار تاجیکستان با توجه به سالخوردگی رحمان، الگوی دیگری پیاده‌سازی خواهد شد. تاجیکستان مجبور است در کنار تقویت جبهه مبانی سنتی مشروعیت فضای سیاسی خود را باز کند و با رفتن به سمت عامل چین تا حدی از فشارهای آن بکاهد ولی چون مبنای اقتصادی بسیار ضعیفی دارد، کارآمدی او متزلزل خواهد بود و احتمال بی‌ثباتی در تاجیکستان بیشتر می‌شود.

بنابراین یک الگوی واحدی که قابل تعمیم برای پنج کشور آسیای مرکزی باشد وجود ندارد و



آن‌هم به واسطه تفاوت زیرساختی اقتصادی در تاجیکستان و علاوه بر مبنای اقتصادی، نبود مبانی سنتی مشروعیت در قرقیزستان است که سبب شده دو الگو را برای این منطقه قائل باشیم و کشورهای آن را به دو دسته دارای منابع اقتصادی و بی‌بهره از منابع اقتصادی تقسیم کنیم. در این تقسیم‌بندی کشورهای دسته اول تنها با گشایش اقتصادی تأثیرهای منفی مبانی نوشدگی مشروعیت را خنثی می‌کنند ولی دسته دوم مجبور به ایجاد فضای باز سیاسی هستند که این امر خود سرچشمه بی‌ثباتی خواهد بود.

### منابع

- Beetham, David (2013), *The legitimation of power: Macmillan International Higher Education*.
- Brusis, Martin, Ahrens, Joachim, & Wessel, Martin Schulze (2016), *Politics and legitimacy in post-Soviet Eurasia*, Springer.
- Collins, Kathleen (2006), *Clan politics and regime transition in Central Asia*, Cambridge University Press.
- Diamond, Larry (2008), *The spirit of democracy: The struggle to build free societies throughout the world*, Macmillan.
- Dobratz, Betty, Waldner, Linda, & Buzzell, Timothy (2015), *Power, politics, and society: an introduction to political sociology*, Routledge.
- Fagen, Richard R. (1965), “Charismatic authority and the leadership of Fidel Castro”. *Western Political Quarterly*, Vol. 18, No. 2-1, pp. 275-284.
- Helmke, Gretchen, & Levitsky, Steven (2004), “Informal Institutions and Comparative Politics: A Research Agenda”, *Perspectives on Politics*, Vol. 2, No. 4, pp. 725-740.
- Heydebrand, Wolf (1994), *Max Weber: sociological writings. Definition of Sociology*.
- IMF. (2019), “World Economic Outlook”, Available at: <https://www.imf.org/external/datamapper/NGDPD@WEO/TJK/KGZ/TKM/UZB/KAZ>, (Accessed on: 03/ 30/ 2020).

- Khalid, Adeb (2014), *Islam after Communism, Religion and Politics in Central Asia (1st ed.)*, University of California Press.
- Mann, Michael (1988), *States, war and capitalism: studies in political sociology*, Basil Blackwell.
- Matveeva, Anna (2009), "Legitimising Central Asian authoritarianism: political manipulation and symbolic power", *Europe-Asia Studies*, Vol. 61, No.7, pp. 1095-1121.
- Mellon, James G. (2010), "Myth, Legitimacy and Nationalism in Central Asia", *Ethnopolitics*, Vol. 9, No.2, pp. 137-150. doi:10.1080/17449050902725660.
- Migdal, Joel (2001), *State in Society: Studying How States and Societies Transform and Constitute One Another*, Cambridge University Press.
- Morse, Yonatan L. (2012), "The era of electoral authoritarianism", *World politics*, Vol. 64, No. 1, pp. 161-198.
- Nash, Kate (2009), *Contemporary Political Sociology: globalization, politics and power*, John Wiley & Sons.
- Nye Jr, Joseph (2008), *The powers to lead*, Oxford University Press.
- O'neil, Patrick H. (2010), *Essentials of comparative politics*, New York: WW Norton & Co.
- Rasanayagam, Johan (2014), "The politics of culture and the space for Islam: Soviet and post-Soviet imaginaries in Uzbekistan", *Central Asian Survey*, Vol. 33, No. 1, pp. 1-14.
- Runciman, Walter Garrison (1978), *Max Weber: selections in translation*, Cambridge University Press.
- Schatz, Edward (2006), "Access by accident: legitimacy claims and democracy promotion in authoritarian Central Asia", *International Political Science Review*, Vol. 27, No. 3, pp. 263-284.
- Schedler, Andreas (2006), "The logic of electoral authoritarianism", *Electoral authoritarianism: The dynamics of unfree competition*, Vol. 1, pp. 26.

- Schedler, Andreas (2009), “Electoral authoritarianism”. *The SAGE handbook of comparative politics*, pp. 381-394.
- Sil, Rudra, & Chen, Cheng (2004), “State, Legitimacy and the (In) significance of Democracy in Post-Communist Russia”, *Europe-Asia Studies*, Vol. 56, No. 3, pp. 347-368.
- Weber, Max (1958), Gerth, Hans and C Wright Mills, *From Max Weber*, Oxford, Oxford University Press.